

چشم اندازی نوید بخش

عبدالمجید معادیخواه



پیش از هر چیز ناگزیریم از یاد آشنایان پوزش بخواهم. پوزش از غلط‌های چشمگیر در شماره‌ای که پیش از شماره‌ی کنونی، به آشفته بازار مطبوعات فرستاده شد. این نه به این مفهوم است که «یاد» پیش از آن شماره بی‌غلط یا کم‌غلط بوده است؛ که بی‌تردید تا امروز این کاستی را داشته‌ایم. آن‌چه اما از این پس یادآوران را از چنین پوزشی ناگزیر می‌کند، تفاوتی است میان امروز و دیروز: تا حدود یک سال پیش بنیاد تاریخ ... در چنان تنگنای جانکاه و توان فرسایی - به لحاظ امکانات مالی - بوده است، که به راستی جای هیچ انتظاری نبود. چنین بود که هرگونه سخت‌گیری، به مفهوم بی‌خبری از این واقعیت بود.

امروز اگر «یاد» بی‌غلط منتشر نشود، جای هیچ‌گونه توجیه نیست. نه این که امروز این بنیاد و یادآوران وضع مطلوبی داشته باشند، که هنوز هم - با سپاس خداوند - هیچ نهاد فرهنگی را نمی‌شناسم که در تنگنای مالی گوی سبقت را از ما برباید! با این همه، نمی‌توانیم چون دیروز بگوییم: در پرداختن هزینه‌ی ویراستاری «یاد» ناتوانیم. سخن کوتاه، اگر از این پس «یاد» با غلط منتشر شود، سند بی‌صلاحیت بودن این قلم‌دار است.

در نخستین نشست شورای برنامه‌ریزی با دوستان در این زمینه به رایزنی می‌نشینیم و گزارش آن را با یاد آشنایان در میان می‌گذاریم.

✱

ویژگی دیگر که - فراتر از مسایل صوری - از این پس امیدوارم یاد را در محتوا نیز متمایز کند، محدودتر شدن آن به گونه‌ای است که می‌بایستی از انسجام بیشتری برخوردار باشد.

به هر روی چندی در **کوی قلم**، قدم و قلم خواهیم زد و امیدوارم یادآوران را در پاسخ به یکی از نیازهای اهل تاریخ نقش سودمندی باشد. خردپذیرتر آن که بگذارم و بگذرم؛ تا در پی انتشار چند شماره‌ای از یاد پاسخ این پرسش را بیابیم که این امیدواری تا چه حد واقع‌بینانه است؟

اینک بیش از این نمی‌توان نوشت که: می‌خواهیم به کاری دیگر اهتمام کنیم. خواستگاه یادآوران، تلاشی است در سمت و سوی بهره‌وری از گنجینه‌ای که میراث قلم‌داران این سرزمین است، قلم‌دارانی که بیش یا کم در عرصه‌ی مطبوعات حضور داشته‌اند.

به هر روی در هر چه جای تردید باشد، در این واقعیت نمی‌توان دو دل بود که پیدایش روزنامه‌هایی با نام‌های «کاغذ اخبار»، «ایران»، «وقایع اتفاقیه»، شرف و شرافت ... نقطه‌ی عطفی در تاریخ این کشور بوده است؛ چنان که شاید بتوان از آن برای روشن کردن مرز «تاریخ معاصر ایران» از دیگر دوره‌های تاریخی این سرزمین سود برد.

آیا «روزنامه» را با چنین نگاهی می‌توان شاخصی روشن برای تعریفی از کلید واژه‌ی «تاریخ معاصر» گرفت؟ پرسشی است که برای هرگونه پاسخ به آن، بی‌نیاز از بررسی و گفت و گوهایی نیستیم. اگر به پاسخ مثبت برسیم، از معمایی گره گشوده‌ایم که بسیاری از اهل تاریخ یا از آن سرسری گذشته‌اند، یا به پاسخ‌هایی ذوقی بسنده کرده‌اند. طرفه آن که سابقه‌ی کاربرد این تعبیر به حدود ۱۴ قرن پیش باز می‌گردد؛ چنان که تعبیر **روزنامه** را که تعریفی از «روزنامه» است - در ادبیات داستانی نخستین قصه‌گوهای تاریخ اسلام و در متونی چون «عقدالفرید» می‌بینیم که خود سر نخ سودمندی است برای تاریخ پژوهانی که به کشف رمز و رازهای تاریخ اهتمام دارند.

اینک به همین اشاره بسنده می‌کنیم که قرن‌ها پیش از آن‌که لندن زادگاه تمدن نوینی

باشد که در رویه‌ی مثبت آن «روزنامه» درخسیده است، تمدن عربی - اسلامی، اصطلاح «روزنامه» را از تمدن ایران وام گرفته است و با دست کاری‌هایی آن را به صورت «روزنامج» در ادبیات داستانی‌اش به کار برده است.

نمی‌گویم در تمدن ایران و پس از آن در تمدن عربی - اسلامی، «روزنامه» و «روزنامج» به همان معنی کاربرد داشته است که این تعبیر را در تمدن اروپایی زبانزد کرد؛ بی‌پروا اما می‌گویم:

به ایران و اسلام و تمدن اسلامی و ایرانی جفا کرده‌ایم اگر «روزنامه قانون» را پدر - یا مادر - روزنامه در ایران بپنداریم؛ که «ملکم» و هم پیاله‌های او هیچ نقشی در شالوده‌ریزی اصلاحات و تحولات این کشور نداشته‌اند. آنان بیشتر فرصت‌طلب‌هایی بوده‌اند که بر این یا آن موج سوار شده‌اند؛ تا به هدف‌های شخصی و گروهی خود برسند.

به هیچ روی نمی‌خواهم این قلم را به بحث‌های ارزشی و به ویژه به تعصب‌هایی بی‌الایم که تاریخ و تاریخ پژوهی را به تنگنا و گاه به بن‌بست می‌کشند. با این همه، نمی‌خواهم یاد آشنایان، آغاز دوره‌ی نوین «یاد» - با روزنامه قانون - را چنین تعبیر و تفسیر کنند که: یادآوران نیز «ملکم» را پدرِ روزنامه‌نگاری در ایران می‌شناسند.

نه تنها «ملکم» را با چنین نگاهی دیدن ستم به قلم‌داران عرصه‌ی مطبوعات در این سرزمین است، که - با چنین نگاهی - نقش تمدن نوین غرب را مطلق کردن نیز، بی‌خبری از سرگذشت این سرزمین و آن تمدن است.

تا زمینه را برای نگاهی دیگر در این زمینه فراهم کنم، طرح همین پرسش را بسنده می‌پندارم که:

آیا تاکنون فراز و فرود تاریخ رسانه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را با نیم نگاهی تاریخی نگریسته‌ایم؟

به عنوان نمونه: همه می‌دانیم که پیش از پیدایش «کاغذ اخبار» - چون سوغات فرنگ در عصر ناصری - دارالحکومه برای رسانیدن پیام‌های خود به مردم، ابزاری جز «جارچی‌ها» نداشت.

هم اکنون می‌پرسم: آیا هرگز برای مقایسه‌ای میان این «جارچی‌ها» با «خطیب‌های جمعه» در تاریخ تمدن اسلامی فرصتی داشته‌ایم؟

می‌دانم که امروز با بهره‌کشی‌های گاه نادرستی از این تریبون، بخشی از نخبگان جامعه را هیچ‌گونه هم‌سویی با این قلم‌دار - در این نگاه - نیست. با این همه، نمی‌خواهم سرنوشت تحقیق را به چنین عواطفی بسپارم.

ناگزیر باید فراتر از چنین تنگ‌نظری‌هایی سرگذشت و سرنوشت این یا آن تمدن را همان‌گونه دید، که بوده است! باید بنگریم که ۱۴ قرن پیش رسانه‌ای چون تریبون نماز جمعه، با چه ویژگی‌هایی به عرصه آمده است؟

دریغاً دریغ! که در روند فتنه‌های تاریخ اسلام، بر این پدیده‌ی شگرف! هم‌زنگارسیاست روز فرو نشست؛ چنان که رسانه‌ای که باید هر هفته مردم را در فضایی معنوی آگاهی می‌بخشید و از بی‌خبری بیرون می‌آورد، ابزاری شد در خدمت سلطه‌گران و زورمداران تاریخ به شرحی که در این تنگنا نمی‌گنجد. خلاصه آن که:

به جای آن که «منبر جمعه» رسانه‌ای باشد در خدمت خبر و آگاهی جامعه و مانع از گسست شهروندان از شهروندان، ابزاری شد در خدمت تحمیل جامعه و ترویج فرهنگ دشنام و ادبیات خشونت! روشن است که شرح این فاجعه در گرو بازخوانی تاریخ اسلام است با نگاهی معطوف به سرگذشت و سرنوشت حجاز، عراق، شام، مصر، ایران، یمن، فلسطین، عثمانی و ... تا هر چه زودتر این قلم را از چنین گردابی بیرون بیاورم، یکی از نامه‌های نهج‌البلاغه را به عنوان یک «متن» پر رمز و راز در نگاه مخاطب این قلم می‌نشانم:

از: پرستشگر خدا علی امیرمؤمنان

به: مردم کوفه، چهره‌های برجسته‌ی انصار و مهتران عرب

اما بعد، اینک این من‌ام که خبرهای مربوط به فرایند سرنوشت عثمان را چنان در اختیار شما می‌گذارم که مرز میان شنیدن و دیدن را بردارم. واقعیت این بود که این مردم بودند که در انتقاد بر او شوریدند و موج آن شورش چنان فراگیر شد که از «مهاجران» تنها من بودم که بیشتر می‌کوشیدم تا او را به پوزش و جلب خشنودی مردم برانگیزم و کمتر به انتقادش زبان می‌گشودم.

طلحه و زبیر اما چنان بودند که نرم‌ترین رفتارشان تاخت و تازی تند بود و در اوج مدارا نیز با خشونت می‌رانند!

در این میان عایشه هم در اوج خشم - از او - اقدامی نسنجیده کرد.
برآیند این همه فرصتی شد برای گروهی ناشناخته که خون او را ریختند. مردم نیز
در فضایی وارسته از فشار و زورگویی با انتخاب خود داوطلب بیعت با من شدند.^۱

*

در پایان این گزارش تاریخی، در فزون از دو سطر نیز تصویری از بحران مدینه ارائه
شده است که بر آن چشم فرو می‌بندم.
بر آن نیستم که از این «متن» رمز گشایی کنم. بر این باورم که هر تاریخ پژوهی
می‌تواند خود محتوای این «متن» را - نه با جارچی‌های عصر ناصری که - با فرهنگ
رسانه‌ای تمدن نوین، در ترازی مقایسه بگذارد.

بر همه چیز چشم فرو می‌بندم و می‌پرسم: آیا این آرمان کوچکی است که «حکومتی
در اوج قدرت، ۱۴ قرن پیش به خبر رسانی چنین بیندیشد که مرزی میان دیدن و شنیدن
نباشد؟» نمی‌گویم: «حکومت علوی» در عمل چه کرده است؟ که شاید در باور این و آن
نگنجد. فقط از نخبگان این روزگار با اصرار می‌خواهم: یک «متن» از قرن‌ها پیش برایم
بیاورید که راجع به فرهنگ رسانه‌ی خبری، چنین آرمانی را در میان گذاشته باشد.
نیک می‌دانم که دامنه‌ی مسایل مربوط به خبر و رسانه را چنان گستردم، که به هیچ
روی جمع‌بندی آن را نمی‌توانم!

ناگزیر به همین اشاره بسنده می‌کنم که:

۱- نه افتخار خبر رسانی و گردش اطلاعات آزاد در انحصار این یا آن تمدن است.
۲- نه «ملکم» پیشگام روزنامه‌نگاری است که مطبوعات این سرزمین وامدار او باشد.
در هر دو زمینه «اما و اگرها» بی‌دارم که اگر روزی با عزم نخبگان این سرزمین «طلسم
تاریخ‌پژوهی» و «بازخوانی تاریخ» را بشکنیم، زمینه‌ی طرح آن - چنان که می‌بایست -
فراهم می‌شود.

با این امید که یاد در این دوره‌ی جدید و دور تازه، زمینه‌ساز نگاهی دیگر به مطبوعات
این سرزمین باشد. نه این که از هزاران روزنامه، ماه‌نامه، فصل‌نامه، سال‌نامه و گاه‌نامه رمز
گشایی کند؛ که نیک می‌دانم برداشتن چنین بار گرانی به چه لشکر بی‌شماری - و با چه
ساز و برگی - نیاز دارد؟

آنچه شاید بتوانیم، گشودن افق‌هایی است برای نگاهی دیگر؛ با طبقه‌بندی فراز و فرود تاریخ مطبوعات و با نگاهی معطوف به نقطه‌های عطف در این روند پر فراز و فرود!

* آن روز که در این و آن محفل پیدایش این پدیده زبانه زد شد.
* آن روز که لشگری از خبرچین‌ها بسیج شدند تا چنان محفل‌هایی را شناسایی کنند.

* در این میان آن روز که دربار هوس کرد که روزنامه را جایگزین جارچی‌های سنتی کند.

* روزگاری که چشم‌های گرسنه‌ای به فراسوی مرزها دوخته شد که نمونه‌های روزنامه‌ی آزاد را در این یا آن تبعیدگاه آزادگان ببیند!
* روزگار دیگری که هم زمان با تب و تاب عدالت‌خواهی شعار آزادی هم زبانه زد شد و قلم‌دارانی دیگر به صحنه آمدند.

* پس از پیروزی جنبش مشروطه که شاید در نخستین زمینه سازی تفرقه نیز برخی از همین قلم‌داران نقش داشتند.

* پس از مصادره‌ی دست آورد مشروطیت و روزگاری که پس از کودتای سوم اسفند قلم‌ها را شکستند و لب‌هایی را دوختند!

* شهریور ۲۰ و پی‌آمدهای آن با نگاهی معطوف به آزادی بیان و قلم

* نقش مطبوعات در نهضت ملی شدن نفت

* پس از سقوط دولت دکتر مصدق ...

* پیش و پس از اصلاحات دولت امینی

* پیش و پس از ۱۵ خرداد ۴۲

* مطبوعات رستاخیزی

* و سرانجام سال‌های ۵۶ و ۵۷ که آسمان آبی تاریخ چشم‌ها را خیره کرد.

اگر بتوان در این طبقه‌بندی بیش از این دقت کرد و به دوره‌بندی قابل قبولی - در شناخت فراز و فرود تاریخ مطبوعات - رسید، هر دوره میدانی است برای صید نکته‌هایی سودمند و جمع‌بندی تجربه‌هایی که شاید زمینه‌ای باشد برای آسیب‌شناسی قلم

در عرصه‌ی مطبوعات.

اگر نام روزنامه با اصلاحات سنجاق شده است و این هر دو با آزادی و این هر سه با جنبش‌های تاریخ معاصر! نباید و نمی‌توان کتمان کرد که فرصت سوزی‌های بسیاری نیز بوده است که بی‌ارتباط با فرصت‌طلبی‌ها نبوده است. اگر رجال مطبوعاتی بسیاری داریم که دانش و فرهنگ را و مدار تلاش‌شان می‌دانیم، رجاله‌های مطبوعاتی هم بوده‌اند که گاه قلم را دشته کرده‌اند، گاه آن را به چیزی فروتر از ابزار بزک زورمداران تنزل داده‌اند و گاهی هم چنان بر طبل هیاهو کوفته‌اند که سهمگین‌ترین آسیب‌ها را به عقلانیت جمعی سبب‌ساز شده‌اند.

بی‌درنگ بر این آشفته نویسی نقطه‌ی پایان می‌گذارم؛ که خود تصویری است از راه پریچ وخم و نفس‌گیری که یادآور آن - در این دور تازه از حیات یاد - آهنگ پیمودن آن را دارند.

اگر بتوانیم این راه را در برنامه‌ای ده تا پانزده ساله، با چنین نگاهی به فراز و فرود تاریخ مطبوعات ببینیم، یادگاری ماندگار را بر جای گذاشته‌ایم: یاد در این نگاه، پیشگام در راهی خواهد بود که می‌تواند زمینه‌ساز بهره‌وری از دست آورد قلم باشد.

■ چنین باد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی